### اشاره

بحث در مقام اول بود که آیا نهی در عبادت، موجب فساد است یا نه؟

گفته شد که بر همان منوال شهید صدر بحث پیش برده می‌شود، بر این اساس، ادله‌ای برای قول به اقتضای نهی بر فساد عبادت، به شرح ذیل اقامه شد؛

دلیل اول: نهی دالّ بر وجود مفسده بوده و وجود مفسده به معنی عدم مصلحت است و این مساوی با عدم عبادت است.

پاسخ: وجود مفسده همواره مساوی با عدم مصلحت نیست و شاید مصلحت بوده ولی مفسده، غالب شده است.

دلیل دوم: وجود نهی دالّ بر وجود مفسده غالبه است؛ در صورت غالب شدن نهی، مفسده فعل یا محضه است و یا غالبه است. در صورت اول، هیچ مصلحتی در آن فعل نیست ولی در صورت دوم، مصلحت بوده، ولی مغلوبه است و البته باز هم عبادت درست نمی‌شود و مصلحت مغلوبه منشأ عبادیت نمی‌شود.

پاسخ: در عبادیت وجود مصلحت فی الجمله کافی است و لازم نیست که مصلحت غالبه باشد و شاید گفته شود که مصلحت و لو مغلوبه باشد، مصحّح عبادیت می‌شود.

دلیل سوم: از این پس، از تقریرات شهید صدر فاصله گرفته می‌شود؛ وجه یک و دو، تکیه‌اش بر روی مصلحت و مفسده بود و در آنها محطّ استدلال، ملاک حکم بود، ولی در دلیل سوم، مرتبه بعد از ملاک از مراتب حکم که همان مرتبه حب و بغض مولاست، محل بحث قرار می‌گیرد. بدیهی است که در مراتب حکم، مرتبه اول ملاک است و بر اساس آن حب و بغض شکل می‌گیرد و در مرتبه بعد جعل حکم می‌شود. در این استدلال سوم، بر روی مبادی حکم تأکید می‌شود و اینکه نهی دلالت بر مبغوض بودن می‌کند و وجود بغض، به دلیل تضادش با حب، نفی اراده و عدم عبادیت را نتیجه می‎دهد.

پاسخ: چنین نیست که این حب مطلقاً منتفی باشد، بلکه در این حالت، مبغوضیت اثبات شده است، ولی این مبغوضیت نافی مطلق حب نیست.

دلیل چهارم: نهی مبغوضیت را افاده می‌کند که این مبغوضیت (چه محضه باشد یا غالبه) با عبادت قابل جمع نیست.

پاسخ: اگر تصویر بحث چنین باشد که مبغوضیت غالبه است و نه محضه، در این حال ممکن است که محبوبیت مغلوبه برای عبادت بودن کافی باشد و همین صرف وجود اصل محبوبیت، برای عبادت بودن کافی است.

#### **بررسی ادله چهارگانه**

دو دلیل اول و سوم نظیر هم هستند و دو وجه دو و چهار نیز در تناظر با هم هستند.

در این چهار دلیل، سخن از مبادی نهی است و اینکه نهی، نشان از مفسده است یا مبغوضیت، این چهار استدلال در کلام صدر پاسخ داده شده است و البته بیان دلیل در اینجا کمی متفاوت است.

وجه اول و سوم معلوم است که صحیح نیست؛ چراکه اولاً قطع به آن نداریم و وجه سوم هم غالباً چنین نیست و غالباً نهی از نوع دوم یا چهارم است که بر اساس آنها مصلحت مغلوبه است یا محبوبیت مغلوبه است، ولی این غلبه همواره و همیشگی نیست و ممکن است که نهی به این دلیل باشد که این مصلحت اصلاً وجود ندارد، در واقع این مصلحت یا محبوبیت مغلوبه گاهی چنان مغلوب می‌شود که محو می ‌گردد و یا اینکه به احتمال خیلی کم، این مفسده یا مبغوضیت محضه اثبات می‌شود و جایی برای محبوبت یا مصلحت نمی‎ماند.

از طرفی در جایی که محبوبیت یا مصلحت مغلوبه تأکید می‌شود، این مغلوبه بودن گاهی به حد صفر می‌رسد و وجود این احتمال، حکم به توجیه و تبریر عبادیت آن عمل را مشکل می‎سازد.

#### **مدلول التزامی نهی**

نهی نیز دلالت التزامی بر مفسده دارد و این مدلول التزامی مشترک بین چند حالت است؛

1. یا اینکه مفسده تامه محضه دارد،

2. یا مفسده غالبه دارد که مصلحت را به محاق برده و احتمال غیر قابل اعتنا دارد،

2. یا اینکه مصلحت هست، ولی مغلوبه است و در عین حال این مصلحت به اندازه‌ای است که «اثمهما اکثر من نفعهما» می‌باشد.

در دو حالت اول، نسبت به عمل مورد بحث، هیچ وجهی برای عبادیت باقی نمی‌ماند، ولی در وجه سوم وجهی برای عبادیت باقی است.

نهی، دو مدلول التزامی دارد و این مدلول التزامی طیفی دارد که از شدت به ضعف می‌گراید و در هر صورت، جمع‌بندی نهایی مولا غلبه نهی است، در نهایت در هر مورد خاص، از آنجا که در آن راهی برای تعیّن وجه سوم (که عبادیت را توجیه می کند) وجود ندارد، از این رو قول به اقتضاء فساد عبادت، اختیار می‌شود ولی از حیث نظر به ملاکات و مبادی حکم، نه احراز عبادیت در آن قطعی است و نه احراز عدم آن! به این بیان در این بحث، راهی برای احراز عبادیت ممکن نیست.

هر چند راهی برای غلبه دادن هیچ یک از وجوه متعدد در مورد نهی نیز نداریم، ولی اگر قرینه‌ای در مورد خاص قائم شود، بر اساس همان قرینه عمل می‌شود.

دلیل پنجم: در این وجه، از مبادی حکم، فراتر رفته و بر روی خود امر و نهی تمرکز می‌شود و عبادیت را به این می‌داند که امری وجود داشته باشد و بدون آن نمی‌تواند حکم به عبادیت بشود و عنصر اصلی و مقوم عبادیت وجود امر یا احتمال وجود امر است. حال اگر در موضوع خاصی نهی بیاید، این به معنی عدم امر به آن موضوع است و موضوع واحد نمی‌تواند هم امر و هم نهی داشته باشد و وجود نهی دالّ بر عدم امر است و این به معنی عدم عبادیت است.

خلاصه این استدلال به این قرار است:

کبری: نهی دالّ بر عدم امر است؛ صغری: در موضوع واحد نهی آمده است؛

نتیجه: در مورد آن موضوع، احتمال عبادیت منتفی می‌شود؛ چراکه در مورد آن یا به دلالت لفظی و یا دلالت اقتضاء، امر اثبات نمی‌شود.